

کنش تاریخی و کنش داستانی بررسی ویژگیهای کنش در بخش تاریخی شاهنامه فردوسی

معصومه غیوری *

دکتر محمد کاظم یوسف پور

دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

دکتر علیرضا نیکویی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

چکیده

در این مقاله سعی شده است با رویکردی مبتنی بر نظریه‌های هرمنوتیکی و روایت‌شناسی پل ریکور و با تأکید بر عامل کنش در ادبیات داستانی و تاریخ، شباهتها و تفاوت‌های بخش تاریخی شاهنامه با ادبیات داستانی بررسی شود؛ زیرا به نظر می‌رسد اگرچه بخش تاریخی شاهنامه می‌توانست اختصاصاً روایتی از نمودهای وقایع و کنشهای تاریخی باشد، صورت‌بندی فردوسی از کنشها، که در قالبی روایی و داستانی صورت گرفته است، این بخش را آمیزه‌ای از تاریخ، حماسه، اسطوره و افسانه ساخته است.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه و تاریخ، روایت و کنش در داستان واقعی، کنش تاریخی شاهنامه، تحلیل کنشهای شاهنامه.

مقدمه

معنای «گذشته» در پژوهش تاریخی، رویداد، کنش و همه آن چیزی است که می‌توان از آن به صورت اسناد بازمانده در تولید تاریخ سود برد. شیوه انتقال گذشته به زمان حال مورخ، تفاوت روش‌شناختی انواع تاریخ‌نگاری از قدیم تا امروز است. اما آنچه بیش از این تفاوت اهمیتی یابد، تمایز گذاشتن بین درک «گذشته» به لحاظ ماهوی و چیزی است که از گذشته «نقل» می‌شود.

توجه به تفاوت جایگاه عین و ذهن در تولید متن تاریخی و جدال بر سر حقانیت یکی بر دیگری، نه تنها بر شیوه‌های تاریخ‌نگاری تأثیر گذاشته بلکه برداشت از تاریخ، توقع تاریخی و فهم و درک تاریخ را نیز تحت تأثیر قرار داده است. بازسازی‌گرایان تاریخ^۱، معتقدند گذشته را نه تنها می‌توان به همان صورت که رخ داده است به کمک اسناد تاریخی بازسازی کرد، بلکه با شرح دقیقی از واقعیت^۲ می‌توان درباره تاریخ داوری کرد. از این دیدگاه، «گذشته»، عینی، صدق‌پذیر و قابل‌کشف است (معینی علمداری، ۱۳۸۷:ص ۱۰). این نگرش، که از اصول عینیت‌باورانه رانکه^۳، مورخ آلمانی نشأت گرفته است و در روش تاریخ‌نگاری مورخان اثبات‌گرای قرن نوزدهم مصرانه پی گرفته شد، می‌کوشید تاریخ را همچون علوم طبیعی یا شاخه‌ای از علوم طبیعی معرفی کند. در این دوران، همان‌طور که ایگرس گفته است «تعریف تاریخ از خود به‌عنوان رشته‌ای علمی، مستلزم گذاشتن مرز قاطعی میان گفتمان علمی و ادبی، و از دیدگاه کار تاریخدان، میان تاریخ‌دان حرفه‌ای و غیرحرفه‌ای بود» (فیاض‌انوش، ۱۳۸۹:ص ۱۲۱).

تلاش برای جداسازی رویکردهای ذهنی و عینی در گستره شناخت تاریخی را باید در تمایز روش‌شناختی میان علوم انسانی و علوم طبیعی در آثار ویلهلم دیلتای جستجو کرد. دیلتای تلاش کرد بر مبنای تقابل روشی بین رویکرد «تبیینی» علوم طبیعی و رویکرد «فهمانی» علوم انسانی، نظریه‌ای تجربی اما ضدتحصلی در مورد تاریخ پیرورد (مکریل و رُدی، ۱۳۹۱:ص ۲۶) که بر مبنای آن پیوندی بین فهم تاریخی و دانش هرمنوتیک برقرار می‌شود؛ به این ترتیب نقل گذشته برخلاف نگرش‌های اثبات‌گرایانه، بیش از اینکه بر تبیین «گذشته» مبتنی باشد به «فهم و درک» ویژه مورخ از گذشته وابسته است.

برخلاف نظر عینیت‌باوران تاریخی، منتقدان این دسته، هرنوع فرایند تاریخی را ذهنی و تحت تأثیر آنات کنونی زمان مورخ و خوانندگان تاریخ می‌دانند. انتقاد روش‌شناختی به

شیوه‌ها و رویکردهای اثبات‌گرایان به این دلیل است که هر نوع انتقال گذشته، فقط از طریق زبان امکان‌پذیر است؛ زیرا طرح تاریخ در ذات وقایع نیست؛ بلکه این طرح با آگاهی و تجربه تاریخ‌نویس بر وقایع تحمیل می‌شود (کار، ۱۳۵۴: ص ۱۷). از این رهگذر، مورخ با به‌هم‌پیوستن امور منفصل فاقد معنا در قالب پیرنگی معنادهنده، هر نوع تبیین و درک تاریخی را ممکن می‌سازد. از دیدگاه معرفت‌شناختی به عقیده این گروه، تاریخ، انتقال گذشته از گذرگاه تفسیری ذهنی است و از دید روش‌شناختی، تاریخ، مجموعه‌ای از رویدادهای جدا از یکدیگر است که در قالبی روایی و پیرنگی وحدت‌دهنده، متصل و معنا می‌شود.

آنچه روایت‌شناسان در عرصه تاریخ به آن قائل هستند، توجه به کارکردهای زبانی است که وقایع تاریخی را معنا می‌دهد؛ این معنادهی از چنان اهمیتی برخوردار است که رویداد را از قطب ضرورت به امکان ذهنی تحویل می‌کند. بنابراین وقایع گذشته به‌عنوان آئینه‌های امکان‌پذیر برای توضیح و فهم برساخته می‌شود (نک: وایت (الف)، ۱۳۸۷: ۸۷). از تفاوت دیدگاه عینی‌باوران و روایت‌شناسان تاریخی، وضعیت پارادکسیکال «تاریخ به مثابه روایت» آشکار می‌شود و آن پذیرفتن تاریخ همچون داستان واقعی است. اگرچه روایت، نقطه مشترک تاریخ و ادبیات است، نمی‌توان تاریخ را به فرآورده ادبی و تخیلی کاهش داد. آنچه باید در تحلیل روایت‌شناختی، مدنظر قرار گیرد این است که متن تاریخی هرگز داعیه داستان‌سرایی و تخیلی‌بودن ندارد بلکه روایت و زبان برای تولید آن، همچون ابزار هدف واقع‌نمایانه به کار می‌رود. روایت‌شناسان، اذعان می‌کنند که تاریخ ادعای «گفتن چیزی» را دارد که «به‌واقع رخ داده‌است». آنچه براستی رخ داده است هرگز گم نخواهد شد: «از این‌رو، تاریخ‌نگار وارث بدهی است. رسالت او جبران غیبت است و این نکته‌ای است که تاریخ را از داستان جدا می‌کند» (ریکور، ۱۳۸۶: ص ۶۰).

توجه به جنبه اجتناب‌ناپذیر روایت در انتقال گذشته، پس از انتقادات فراوان به ناپسندگی کاربست شیوه‌های علمی در تحلیلهای تبیین‌بنیاد وقایع تاریخی به ظهور و پیشرفت نظریه‌های انتقادی حوزه روایت منجر شد. از جمله نظریه‌های انتقادی، بویژه پس از رویکردهای پساساخت‌گرایانه اندیشمندانی چون فوکو و دریدا، می‌توان به تلفیق

رویکردهای زبان‌شناسی انتقادی و تبیین‌های علوم اجتماعی در حوزه تحلیل گفتمان اشاره کرد.

شاهنامه، آکنده از ژانرهای متعددی از اسطوره، افسانه، فولکلور و تاریخ در ساختاری حماسی است و همین ویژگی، مجال بحث و بررسی از دیدهای مختلف را فراهم می‌آورد؛ اما مقایسه تاریخی بودن بخش تاریخی و تفاوت آن با تولیدی ادبی به صورت ادبیات داستانی، محور این مقاله است. غلبه انواع شگردهای روایی در شاهنامه توانسته است آن را به گستره ادبیات داستانی تاریخی نزدیک سازد. اولاً با بررسی این عامل مؤثر در گزارش تاریخ و تولید ادبی، سعی می‌شود شباهتها و تفاوت‌های بخش تاریخی شاهنامه^۴ و ادبیات داستانی نشان داده شود. ثانیاً براساس آن توضیح داده می‌شود که چگونه فردوسی، بدون توجه به معنای انعکاسی کنش در تاریخ، آن را با توجه به معیارهای کنش ژانر حماسی صورت‌بندی می‌کند تا بتواند شخصیت تاریخی را به ویژگیهای شخصیت حماسی نزدیک سازد و ساخت حماسی یا پهلوانی را در کل شاهنامه حفظ کند؛ به این ترتیب روایت او از تاریخ ایران باستان بویژه در بخش ساسانیان، نه روایتی کاملاً تاریخی به شمار می‌آید نه داستانی تخیلی از ایران باستان.

روش تحلیلی این مقاله، مقایسه‌ای میان کنش در روایت داستانی و روایت تاریخی براساس رویکرد روایت‌شناسانه در بررسی متون تاریخی و مشخصاً آرای هرمنوتیکی پل ریکور در نظریه روایت‌شناسی تاریخ است.

پیشینه پژوهش

پژوهش در ایران در مورد شگردهای روایت، نو نیست و مقالات و کتابهای متعددی در این حوزه تألیف و تدوین شده است. آثار مختلفی نیز در حوزه ارتباط و تأثیر نظریه‌های روایت در تاریخ‌نگاری و تاریخ‌پژوهی هست که از میان آنها می‌توان به کتاب رساله تاریخ بابک احمدی اشاره کرد. همچنین می‌توان به مقاله «تاریخ، زبان و روایت» از نجومیان و «از تاریخ تا داستان؛ تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان» از محمدی فشارکی و خدادادی اشاره کرد که مقالاتی در حوزه عام روایت و تاریخ است. از مقالاتی که اختصاصاً به موضوع روایت و شاهنامه پرداخته است، می‌توان به مقاله «از تاریخ روایی تا روایت داستانی» از مدبری و حسینی سروری اشاره کرد که عمدتاً به مقایسه جنبه‌های روایی اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی پرداخته‌اند. در این مقاله سعی شده است بر مبنای بخش تاریخی شاهنامه

فردسی با تأکید بر عامل کنش، تفاوت این عامل در نظریه‌های روایت تاریخی و روایت داستانی نشان داده شود.

۱. کنش در تاریخ

کنش^۵ از عوامل اساسی تاریخ است که بخش عمده‌ای از اهمیت تاریخ و مطالعه تاریخ به آن اختصاص می‌یابد تا جایی که به اعتقاد برخی از پژوهندگان، تاریخ چیزی جز کنش نیست. بررسی کنش از یک سو از مقولات مشترک تاریخ و جامعه‌شناسی و از سوی دیگر، نقطه عطف تاریخ و فلسفه است. در نظریه اجتماعی، معمولاً کنش را از رفتار متمایز می‌کنند. رفتار، حرکتی فیزیکی (یا غریزی) است که از عامل سرمی‌زند حال اینکه کنش امری است که بر آن نیتی و معنایی مترتب است (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ص ۲۷۸). در فلسفه تاریخ، بررسی کنش در ارزشمندی، هدف و غایت‌مندی آن است؛ زیرا هر کنشی زمانی توان روایت در تاریخ را به دست می‌آورد که «ارزشمند» باشد. هم چنین هر رخداد یا کنش تاریخی اگرچه تنش ارزشی زیادی داشته باشد برای کسب جواز ورود به روایت تاریخی ناگزیر از عبور از ساحت ارزشی مورخ است (فیاض انوش، ۱۳۸۹: ص ۱۳۵). از قرن نوزدهم میلادی در اروپا، تحت تأثیر مطالعات فلسفی در تاریخ، کنش به این دلیل اهمیت می‌یابد که می‌تواند معنایی را منتقل کند. گالینگورد در تشریح فلسفه تاریخ هگل به اهمیت کنش این‌طور اشاره می‌کند: «میان حوادث هیچ پیوند منطقی وجود ندارد. اما تاریخ شامل افعال است و افعال، درون و بیرون دارد؛ آنها از لحاظ بیرونی حادثه صرف است که در زمان و مکان به هم مربوط است و لاغیر؛ اما در درون خود، اندیشه‌هایی است که با پیوندهای منطقی به هم بسته است» (۱۳۸۵: ص ۱۵۳).

توجه مارکسیست‌ها به مطالعه انتقادی کنش در مفهوم پراکسیس به کشف زیرساختهای ایدئولوژی در نظم اجتماعی راه می‌برد. تأکید مارکس بر کنش عمدتاً به فعالیت انسان و تأثیر آن در ساخت جامعه و تاریخ معطوف است. وی نتیجه حیات انسان را گسترش پراکسیس و چرخش از نظریه صرف به عمل می‌داند و به این ترتیب در فلسفه او پراکسیس معنی عمل انقلابی می‌یابد؛ عملی که از تقابل با جنبه نظری منفعلانه، می‌تواند به تغییرات بنیادین و تحولات گسترده اجتماعی منجر شود؛ در این معنا پراکسیس آمیزش نظر و عمل است و به نقطه‌ای اشاره می‌کند که فیلسوفان از تفسیر جهان دست می‌کشند و توضیحی ماتریالیستی از جهان به دست می‌دهند (ادگار و سجویک، ۱۳۸۷: ص ۷۶). ترجیح مارکس بر

جنبه عملی فلسفه، ایجاد تحولات اجتماعی، تاریخی و سیاسی است که فلسفه می‌تواند با تغییر قطب نظری به عملی، رهاوردی متناسب را برای دگرگونی جامعه به آن ارائه کند (نک: هاشمی، ۱۳۷۶). تفاوت پراکسیس و کنش با توجه به تعریف مارکس از آن به عامل تحول معطوف است. پراکسیس، عملی تحول‌برانگیز است و کنش، هر نوع عمل و فعالیت انسانی است که روایت می‌شود و به روایت و گزارش تن می‌سپارد.

پس از تأثیر مطالعات روایت‌شناسی در تاریخ، کنش به کانونی‌ترین عنصری تبدیل می‌شود که بار روایت تاریخی را به دوش می‌کشد. از دید روایت‌شناسی تاریخ، کنش قلب نظم تاریخ است. کنش معنا نمی‌شود بلکه معنا ساز است (احمدی، ۱۳۸۷: ص ۱۶۱). از آنجا که درنهایت و در اصل، راه و شیوه بهتری جز روایت برای بازنمایی انواع پیچیده کنش انسانی در طول زمان و درعین حال نشان دادن کل معناهای نهفته در آنها وجود ندارد (استفورد، ۱۳۸۷: ص ۲۴۹)، خواه‌ناخواه بحث تفاوت کنش در تاریخ و انواع دیگری از روایت چون روایت داستانی مطرح می‌شود. تفاوت کنش در تاریخ و داستان در همان استقلال موجودیت کنش از ذهن مورخ یا وابستگی آن به ذهن نویسنده است. کنش در تاریخ، مستقل از ذهن مورخ وجود دارد و مورخ برای روایت کنشها، آن را از ذهن خود و براساس حدس و گمان نمی‌آفریند بلکه به گزینش، ساختاردهی و معنابخشی کنشهای از پیش موجود دست می‌زند؛ به این ترتیب در بحث تفاوت کنش تاریخی و ادبی، حداقل دو سطح را باید در نظر داشت: ۱- کنشی در زمان گذشته وجود دارد که مستقل از ذهن و تخیل نویسنده است؛ اما جز از طریق روایت در زمان حال امکان تحقق نمی‌یابد. ۲- کنش نگارش و روایت تاریخ و وظیفه مورخ در ساماندهی و معنابخشی به مجموعه کنشهای گزینشی او از وقایع گذشته. هم چنین در برخی از تاریخها از آنجاکه به کنشها در راستای الگوهای معنادهی و تفسیری کلی‌تری، توجه می‌شود، ممکن است واقعیت کنش و استقلال عینی آن مخدوش شود. به همین دلیل اسطوره و حماسه نیز می‌تواند روایتی از کنشهای استحاله‌شده در طول زمان به شمار آید؛ اما بحث کنش در تاریخ نمی‌تواند چنین حیطه گسترده‌ای را تاب آورد و همچنان ملاکی در معیار تاریخی بودن متون باشد. بنابراین اگرچه ملاک واقعیت در کنش، می‌تواند مربوط به گفتمان‌سازی قدرت و ایدئولوژی در طبیعی‌سازی و باورپذیری کنشهایی جعل شده و تحت تأثیر آن باشد در تمایز کنش تاریخی و ادبی باید

گفت کنش تاریخی، کنشی است منحصر به فرد که جنبه عام، کلی والگویی ندارد و در زمان خاص از شخصی خاص سر می زند.

۲. کنش داستانی

مجموعه رفتاری که از ویژگیهای شخصیت و یا تحمیل شده بر او برخاسته است، کنشها را شکل می دهد. مقوله کنش در ادبیات داستانی از یک سو به پیرنگ و از سوی دیگر به شخصیت وابسته است. در روایت شناسی داستان، رابطه کنش و شخصیت و نسبت وابستگی یا عدم وابستگی شخصیت به کنش، تعیین کننده نوع داستان خواهد بود. به این لحاظ شخصیت می تواند تابع کنش باشد؛ یعنی فقط برای شرح کنشهایی خاص، شخصیت یا قهرمان آفریده می شود یا می تواند به گونه ای باشد که کنشها برای تقویت حالات شخصیت ابداع و روایت شود (نک: ریمون-کنان، ۱۳۸۷:ص ۴۹ تا ۵۲). بنابراین در داستانهای شخصیت محور، کنش تابع شخصیت و در داستانهای کنش محور، شخصیت تابعی از کنش خواهد بود.

۳. صورت بندی مفهومی کنش در شاهنامه

ریکور در کتابزمان و حکایت، محاکات ۱ را صورت بندی ذهنی مفاهیم و کنشها می نامد و در همین راستا مفهوم سازی ذهنی از کنش را پیش از رسیدن به عرصه محاکات ۲ یا عرصه روایت به سه قسمت تقسیم می کند: ۱- ساختارهای قابل فهم که معناشناسی کنش این نخستین توان را تشریح می کند. ۲- واسطگی یا منابع نمادین کنش که ویژگی ای مرتبط با بافت است و زمینه توصیف کنشهای خاصی را به دست می دهد. ۳- ویژگی زمانمند کنش، درک و صورت بندی از کنش، همواره به زمان پس از کنش معطوف خواهد بود (ریکور، ۱۳۸۳:ص ۱۰۴ تا ۱۱۲).

۳-۱ کنش اسطوره بنیاد: در شاهنامه، صورت بندی کنش در سطح اول، یعنی معناشناسی از سویی با درک زمان الوهی و قدسی بودن تاریخ گره خورده است؛ به همین دلیل، همواره رنگی از مفهوم محتوم بودگی و قطعیت از پیش معلوم به خود می گیرد. از دیگر سو، این صورت بندی با توجه به دو عامل قدرت و ایدئولوژی معنا می یابد. قدرت و ایدئولوژی در تلاش برای ابقای خود، کنش آفرین یا معنادهنده کنشها به سود اهداف خویش است. منظور از قدرت در اینجا در معنی امروزی آن یعنی در نظر گرفتن عاملیت

انسانی در تعین کنش نیست. مفهوم «قدرت» در شاهنامه، مفهومی پیوسته با مشروعیتی^۷ است که در ایران باستان در پیوند با انگاره «فره»^۸ یا «خورنه»^۹ اوستایی، مفهومی الوهی نیز می‌یابد. مفهوم اوستایی فره، ساختاری خاص از کنش شخصیتها به تاریخ تحمیل می‌کند. این ساختار از یک سو با محتوم بودن و قطعیت مرتبط است و از دیگر سو در چارچوب آن به جای معطوف بودن کنش به «انسان» و «تعامل انسانی»، کنشها با رویدادهای فراطبیعی مربوط و تحت تأثیر آنها معنا می‌شود. در راستای الگوی زمان کلی و فراگیر، که یکپارچه و بی‌وقفه از آغاز تا پایان محتومش در حرکت است، کنش نیز خارج از حیطه انسانی، همچون رویدادی طبیعی با سرشتی قطعی و تک‌بُعدی درک می‌شود. این نوع کنشها را می‌توان کنشهای اسطوره‌بنیاد نامید. مهمترین ویژگی کنشهای اسطوره‌بنیاد، الگومداری بر مبنای زیرساختهای ایدئولوژیکی است.

از شگردهای عمده معنادهی به کنش تحت سیطره ایدئولوژی، طبیعی‌سازی کنشها است. طبیعی‌شدگی، بازنمودهای ایدئولوژیک خاصی را به صورت عقل سلیم درمی‌آورد و به این وسیله آنها را غیرشفاف می‌کند؛ یعنی دیگر به‌عنوان ایدئولوژی به آنها نگاه نمی‌شود (فرکلاف، ۱۳۸۹: ص ۵۰)، بلکه این ایدئولوژیها به صورت ساخت تحمیل‌کننده، نه تنها کنشها را در اختیار مرکزیت معناساز خود درمی‌آورد بلکه تفسیر کنشها را نیز کنترل می‌کند. تصور هویت‌دهنده در مفهوم مشترک و توأمان «شاه و ایران» در شاهنامه به‌عنوان ایدئولوژی‌ای آشکار مطرح نمی‌شود بلکه به صورت ساختاری تحمیلی، معنای مدنظر خود را در قالب حماسه سامان می‌دهد؛ بنابراین در چارچوب این ساختار فقط کنشهایی اهمیت می‌یابد که تقویت‌کننده و یا تأییدکننده مفهوم «شاه ایران» باشد؛ مثلاً در روایت دارای هخامنشی، کنش تصاحب قدرت او در ارتباط با رویداد فراطبیعی «خطاب به طاق نیمه‌ویران»، معنایی الوهی و فرانسائی می‌یابد. دارا که به‌عنوان سربازی ناشناس در سپاه هما، مادرش، خدمت می‌کند در شبی طوفانی به طاق نیمه‌ویران پناه می‌برد، سپهسالار رشنواد، هنگام عبور از کنار طاق صدایی می‌شنود که از طاق می‌خواهد نگهدار «شاه ایران» باشد:

سپهد همی گرد لشکر بگشت	بران طاق آزرده اندر گذشت
زویران خروشی بگوش آمدش	کزان سهم‌جای خروش آمدش
که ای طاق آزرده هشیار باش	برین شاه ایران نگهدار باش [...]
چنین گفت باخویشتن رشنواد	که این بانگ رعادت گرتندباد

دگرباره آمد ز ایوان خروش که ای طاق چشم خرد را میبوش
که در تست فرزند شاه اردشیر زباران مترس این سخن یادگیر
(فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۳ و ۳۶۴)

در روایت اردشیر ساسانی نیز به ترتیب خواب بابک در مورد ساسان (همان، ج ۷: ص ۱۱۷)، پیشگویی منجمان اردوان در مورد ظهور فرمانروایی جدید (همان، ص ۱۲۵) و حضور گرم به عنوان فرّه اردشیر به دنبال او (همان، ص ۱۲۷ تا ۱۲۹)، همگی از جنس رویدادهایی فرانسسانی است که نه تنها محتوم بودن سرنوشت و توجیه کنش برای تصاحب قدرت توسط اردشیر و عصیان و طغیان او علیه اردوان را برعهده دارد بلکه به کنشهای او معنایی قدسی و الوهی می دهد و علاوه بر القای تفسیر خاص خود در مقابل از کنشهای دیگران معنی زدایی می کند. تلاش اردوان برای دستگیری اردشیر، زمانی که گرم پشت او سوار بر اسب می شود، بی نتیجه می ماند و بی معنی می شود:

که بختش پس پشت او برنشت ازین تاختن باد ماند بدست
(همان، ص ۱۲۹)

۹۵ و اردوان در جنگ با اردشیر به این دلیل شکست می خورد که «امر محتوم» در پیشگویی به وقوع می پیوندد:

سرانجام ابری برآمد سیاه بشد کوشش و رزم را دستگاه
یکی باد برخاست از انجمن دل جنگیان گشت زان پرشکن
بتوفید کوه و بلرزید دشت خروشش همی از هوا برگذشت
بترسید زان لشکر اردوان شدند اندرین یک سخن هم زبان
که این کار بر اردوان ایزدیست بدین لشکر اکنون ببايد گریست
(همان، ص ۱۳۴)

۲-۳ فردوسی در سطح دوم از صورت بندی کنش به صورت نمادین، سعی می کند در کنار القای یکپارچگی سیاسی از مفهوم ایران، کنش را نیز همچون مفهومی از انسجام بدون گسست و شکاف در کل شاهنامه مطرح کند. به همین دلیل مفهوم کنش به جای معطوف بودن به تأثیر و نتیجه اجتماعی و عاملیت انسانی به مفاهیمی فرانسسانی نسبت داده می شود و ویژگی نمادگونگی، آن را رویدادگونه می نماید از آن نوع که در بخشهای حماسی و اسطوره های نشان می دهد؛ مثلاً حمله اسکندر به جای اینکه معطوف به اراده اسکندر و

نتایج اجتماعی و سیاسی آن مطرح شود، همچون رویدادی در امتداد رویدادهای دیگر ایران باستان روایت می‌شود. پس از شکست دارا، وی از اسکندر می‌خواهد که با دخترش روشنگ ازدواج کند تا به این طریق آیین و آداب و دین اجدادیش در ایران حفظ شود (ج:۶: ص ۴۰۲). اسکندر سخنان دارا را می‌پذیرد و آن را بر خود فرض می‌دارد. برای عمل به پیمان و خواستگاری از دختر دارا، مادرش را از عموریه فرامی‌خواند تا به خواستگاری دختر برود (ج:۷: ص ۱۰ و ۱۱). چنین روایاتی در مورد اسکندر با توجه به القای مفهوم زمان و مکان یکپارچه و بدون انفصال به تاریخ ایران می‌پیوندد؛ بنابراین کنشهای وی همچون تابعی از کنشهای معنادار نزد ایرانیان مطرح می‌شود.

منظور از معنا الزاماً توجه به معنای واژگانی نیست بلکه پیشفرضها، اشاره‌های ضمنی، استعاره‌ها و انسجام نیز مهم است که همگی جنبه‌هایی از معنا را تشکیل می‌دهد (فرکلاف، ۱۳۸۹: ص ۹۸). معنایی از راه انسجام به‌گونه‌ای است که متن، سوژه‌ای را مبنا قرار می‌دهد که می‌تواند به‌طور خودکار عناصر بالقوه متنوعی را به یکدیگر پیوند دهد که پیوند آشکاری با هم ندارد تا به آن معنا بخشد. متن با مبنا قرار دادن چنین سوژه‌ای در واقع به ایجاد آن سوژه کمک می‌کند (همان، ص ۹۹). در بخش تاریخی شاهنامه با مبنا قرار دادن مفهوم تابویی^۱ «شاه»، کنشهایی به اسکندر نسبت داده می‌شود تا او را در ساختار ایدئولوژیکی ازپیش مفروض شاه آرمانی ایران قرار دهد. شخصیت اسکندر برمبنای گزینش کنشهای برساختهای که به او نسبت داده می‌شود، آن‌گونه که مدنظر بافتشاهنامه‌هاست، شکل می‌گیرد و معنا می‌یابد؛ به این ترتیب اسکندر گجسته متون دینی عصر پهلوی در شاهنامه از حد و اندازه‌های تاریخی خوددرمی‌گذرد و صورت‌بندی کنشهای او به گونه‌ای استعاره‌ای و نمادین، تصویری از شاه غالب و پیروز آرمانی ایرانیان را نمایش می‌دهد. هم چنین در گفتمان عصر ساسانی شخصیت اردشیر، جنبه قهرمانی می‌یابد یا بهرام گور از حد و اندازه تاریخی فراتر می‌رود و کنشهایی نمادین برایشان گزینش، جعل و برساخته می‌شود که درخور شخصیت آنان است. تصویر دوگانه و متضاد برخی از شخصیت‌های تاریخی در شاهنامه همچون بهرام چوبین نیز با توجه به همین صورت‌بندی نمادین و مفهوم‌سازی قابل‌توجه است. از آنجا که فردوسی در سراسر شاهنامه‌جنگ را به صورت الگوی خود/دیگری براساس ویژگیهای الگوی نمادین جنگ حماسی در مفهوم مقابله با دیگری برای خدمت به شاه آرمانی، صورت‌بندی می‌کند تا زمانی که کنشهای شخصیت‌های تاریخی در تعارض با این مفهوم نمادین شده قرار نگیرد،

شخصیت تاریخی در قطب خودی و به‌عنوان یاریگر شاه معرفی می‌شود و در غیر این صورت، یعنی در صورت قرار گرفتن در برابر و تقابل شاه آرمانی، کنشهای وی در قطب مخالف دیگری صورت‌بندی و مفهوم‌سازی می‌شود. در روایت هرمز، بهرام چوبین پیش از به قدرت رسیدن خسرو پرویز، کنشهای قهرمانانه‌ای برای سرکوب جنگ‌طلبی ترکان از خود نشان می‌دهد. اما تقابل او و خسرو در مقام شاه ایران به نفع خسرو و کنشهایی از او ختم می‌شود که در آن از شاه ایران تصویری شکوهمند و بخت‌یار ارائه می‌شود که تجلی شاه آرمانی فره‌مند است. به همین دلیل ساختار تقابلی خود/دیگری، که پیرنگ اساسی روایت‌های حماسی است در این قسمت بین دو قطبی شاه/بهرام چوبین برای خود(=شاه خسرو) کنش و رویداد دیدار با سروش را برمی‌گزیند و ترجیح می‌دهد (فردوسی، ۱۳۷۶، ج: ۹، ص: ۱۲۱) و برای دیگری(=بهرام چوبین)، روایت ملاقات با پری و دیوزدگی را (همان، ج: ۸، ص: ۳۹۹ تا ۴۰۵) و به این ترتیب چون کنش جنگ با ویژگی نمادین و مفهومی جنگ‌های حماسی، صورت‌بندی شده‌است، شخصیت قهرمانی بهرام چوبین به یاغی عصیانگر تبدیل می‌شود.

در چنین مواردی که کنشهای برساخته و جعلی به شخصیت تاریخی نسبت داده می‌شود، شخصیت تابعی از کنش قرار می‌گیرد و روایت تاریخی به وجه یا نمود داستانی نزدیک می‌شود. بنابراین صورت‌بندی نمادین از کنش در بخش تاریخی، که عمدتاً تحت تأثیر درک و مفهوم‌سازی حماسی است، آن را به الگوهای داستانی‌پردازی ادبی نزدیک می‌کند. در ادبیات داستانی، عموماً شخصیت تابعی از «حوزه کنش» قرار می‌گیرد (نک: ریمون-کنان، ۱۳۸۷: ۴۹)؛ به این معنا که کنشها در معرفی و بالندگی شخصیت مؤثر است. برخلاف آن، اگرچه در تاریخ، شخصیت تابعی از کنش نیست، ممکن است به کنشهای شخصیت به گونه‌ای توجه شود تا از چهره‌ای مطلوب و مدنظر گفتمان، ارائه شود^{۱۱}.

۳-۳ سومین ویژگی صورت‌بندی کنش، نزد ریکور که زمانندی آن است، خواه ناخواه کنش را به عرصه روایت‌مندی پیوند می‌زند. «درک کنش در واقع به آشنایی با شبکه مفهومی کنش و آشنایی با واسطگی‌های نمادین آن محدود نمی‌شود و حتی تا شناسایی ساختارهای زمانی در کنش پیش می‌رود که روایت را به بار می‌آورد» (ریکور، ۱۳۸۳: ۱۱۲)؛ بنابراین هر نوع درک زمانی از کنش در گروی زمان حال راوی یا مورخ و درک منطق روایت اوست. در این بخش از مقاله با توجه به رویکرد روایت‌شناسی در

مطالعه کنش، ویژگیهای روایی و مقایسه آن با روایت داستانی، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴. صورت‌بندی روایی یا ویژگیهای روایی و داستانی کنش در بخش تاریخی شاهنامه اصطلاح «داستان واقعی» در مورد تاریخ، متضمن نوعی تنش ضروری است. تاریخ، «واقعی» است به این دلیل که یا باید با شواهد و واقعیاتی سازگار باشد که بر آنها تکیه دارد، یا نشان دهد چرا آن «واقعیات» نادرست است و به بازنگری نیاز دارد. در عین حال تاریخ، «داستان» است از این لحاظ که نوعی تفسیر است که «واقعیات» را در چارچوب بستر یا روایتی وسیعتر قرار می‌دهد. شیوه‌های متقاعدسازی مورخان تا حدی به واقعیت بسته است. نباید چیزی را از خودشان دریاورند یا مسائل را غیر از آنچه هست، جلوه دهند و تا حدی هم بسته به خلق روایتی جالب، منسجم و مفید درباره گذشته است (آرنولد، ۱۳۸۹: ص ۲۵ و ۲۶). فردوسی در شاهنامه کوشیده‌است، طرحی یکپارچه از روایات ایران باستان، ارائه کند. تلاش وی برای انسجام‌دادن به این روایات به‌گونه‌ای است که ساختار اثر را به داستانی بلند و یکدست تبدیل کرده‌است. وی در بخش تاریخی نیز همچون بخشهای دیگر از ویژگیهای انسجام‌دهنده روایی بهره می‌برد که البته در شیوه ثبت وقایع و روایات ایران باستان، سابقه‌ای پیش از فردوسی دارد. فهم همگانی از واقعیت تاریخی در عصر نگارش خداینامه‌ها در دوره ساسانیان بر تصویری از یکپارچگی و انسجام بین وقایع اسطوره‌ای و حماسی و رخدادهای تاریخی این دوره مبتنی بود. نویسندگان کتابهای تاریخی، که منبع فردوسی بودند به احتمال فراوان در فراهم‌آوردن روایتی درباره گذشته ایران، که مضمون آن تاریخی ولی روش آن وسیعاً ادبی بود از سنت ساسانی پیروی کردند (بارشاطر، ۱۳۸۷: ص ۴۸۱). از جمله ویژگیهای روایی، که تفسیر و معنادگی کنش تاریخی را در شاهنامه تحت تأثیر قرار می‌دهد، می‌توان به این موارد اشاره کرد.

۴-۱ طرح و پیرنگ: از جمله ویژگیهای روایی یا داستانی در سامان‌دادن به کنشهای تاریخی، کاربرست قواعد تاریخ‌نگاری، اتصال روایات و ساماندهی ساختار متن تاریخی است. داشتن طرحی از تاریخ به منزله ایجاد معنایی ضمنی یا دلالت ایدئولوژیکی خاصی است که عمدتاً وابسته به عواملی چون ایدئولوژی و قدرت، درک و آگاهی تاریخی قومی و زاویه دید مورخ، تفسیر خاصی از کنشها و وقایع را القا می‌کند؛ بنابراین طرح متضمن دو

مفهوم انسجام و معناست (استنفورد، ۱۳۹۲: ص ۱۴۵). طرح تاریخی ویژگی وقایع و گذشته نیست؛ بلکه ویژگی است که مبتنی بر زاویه دید مورخ و تحت تأثیر از گفتمان سیاسی-اجتماعی و فرهنگی عصر مورخ به صورت ذهنی برای انتظام وقایع همچون فرمول تنظیم رخدادهای داستانی «این و سپس آن»، عمل می‌کند؛ بنابراین باید توجه کرد که طرح تاریخی با همه گستردگی خود به ذهنیت مورخ و چگونگی گزینش کنشها و وقایع نزداو و براساس درک و برداشت او از تاریخ و حرفه تاریخ‌نگاری محدود است. ديلتای در تحلیل هرمنوتیکی خود سه مرتبه از فهم تاریخی را تمییز داده است: وقایع‌نگار علاقه حماسی دارد. مورخ تاریخ عملی، علاقه سیاسی دارد و مورخ تاریخ کلی وظیفه دارد کل حیات درونی را بازسازی کند (دیلتای، ۱۳۹۱: ص ۳۵۱). در این سه مرتبه، فهم و درک خاصی از وقایع به‌عنوان تاریخ وجود دارد: درک حماسی، درک سیاسی و درک جهان شمولی؛ به‌عنوان مثال فردوسی در شاهنامه تلاش می‌کند درک و فهمی حماسی از تاریخ را منتقل کند. برخلاف او طبری یا ابن‌مسکویه تلاش می‌کنند درکی از جهان‌شمولی تاریخ ارائه کنند (نک: زریاب، ۱۳۵۶).

پیرنگ از اشتراکات روایت داستانی و روایت تاریخی است. پیرنگی که تعریفی ارسطویی دارد و تا حدودی از مفهوم طرح متفاوت است که تا کنون بدان پرداختیم. پیرنگ‌سازی، نخست در صورتی‌ترین سطح به منزله دینامیزم یا پوششی تمام‌ساز تعریف شده است که حکایتی کامل و وحدت‌یافته را از دل انبوه حوادث و وقایع گوناگون بیرون می‌کشد یا به عبارت دیگر، این تنوع و گوناگونی را به داستانی وحدت‌یافته و کامل بدل می‌کند (ریکور، ۱۳۸۴: ص ۱۸). البته ویژگی طرح و پیرنگ‌سازی روایات تاریخی به معنی قابل پیش‌بینی بودن تاریخ نیست. طرح در تاریخ به معنی گسترش تفسیرگونه گزارشهای تاریخی در چارچوبی فهم‌پذیر است. مورخ در ثبت وقایع تاریخی از شکلی متحدکننده استفاده نمی‌کند بلکه وقایع را به‌گونه‌ای برمی‌گزیند تا به سوی شکل واحدی حرکت کند (نک: وایت(ب)، ۱۳۸۹: ص ۳۸). فردوسی از میان کنشهای مختلف قابل روایت در بخش تاریخی بر آن بخشی تأکید می‌کند که توان گسترش‌پذیری در چارچوب و انتقال معنای حماسی را داشته باشد؛ یعنی روایات را بر اساس طرحی حماسی سامان می‌دهد.

در شاهنامه توالی منظم رویدادها بر مبنای روال زمان تاریخی و تقویمی نیست بلکه طرحی از انتظام کنشها و رویدادگونه نمودن آنها در میان است. اما پیرنگ در شاهنامه همچون پیرنگ در تعریف ارسطویی، عمدتاً از ساختار آغاز، میانه و پایان پیروی می‌کند که به صورت شرح جنگ و کشمکش برای تصاحب قدرت، سپس داستانهای بخش میانیه صورت شرح رویدادهای ماجراجویانه و در پایان با فرود نهایی و کناره‌گیری از قدرت سامان گرفته است؛ مثلاً در روایت اردشیر، فردوسی ابتدا جنگهای او را روایت می‌کند؛ سپس روایت فرعی خیانت دختر اردوان و زاده‌شدن شاپور (فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۷: ص ۱۵۶ و بعد) همچون بخش میانی روایت‌های او با شناخته‌شدن شاپور (ج ۷: ص ۱۶۲) ادامه می‌یابد و فرود روایت، تحقق پیشگویی ازدواج شاپور با دختر مهرک و تولد اومزد (ج ۷: ص ۱۶۵ و بعد) است. فردوسی در ادامه روایت‌های مربوط به اردشیر، رویدادها و کنشهایی چون اصلاحات لشکر و نظام مالیاتی، سروسامان دادن به طبقات اجتماعی، بنای شهرها و نصایح و اندرزهای او را می‌آورد که به لحاظ ترتیب زمانی می‌توانست با روایات میانی هم‌زمان باشد؛ اما از آنجا که در این کنشها جذابیت داستان‌پردازانه نیافته است، آنها را در پایان روایت اردشیر می‌گنجانند. در روایت خسرو پرویز نیز ابتدای روایت به کشمکش و جنگ داخلی خسرو و بهرام چوبین (ج ۹: ص ۱۲ و بعد) و انتقام خسرو از قاتلان پدرش و ماجرای گردیه خواهر بهرام چوبین (ج ۹: ص ۱۸۱ و بعد) می‌گذرد؛ سپس در بخش میانی، ماجرای خسرو و شیرین و ساختن طاق‌دیس (ج ۹: ص ۲۱۰ و بعد) آورده، و در پایان، خیانت شیرویه و برکناری و مرگ خسرو، روایت می‌شود. فردوسی ترتیب روایات را طوری قرار می‌دهد تا طرح داستانی از اوج به فرود و دوباره اوج‌گیری رعایت شود؛ بنابراین مثلاً به داستان شیرین و آغاز آشنایی او با خسرو، در جایگاه اصلی و در روزگار جوانی خسرو پرداخته نمی‌شود بلکه آن را در قسمت میانی روایات و نزدیک به پایان داستان می‌آورد در حالی که در داستان اشاره می‌کند که این ماجرا از روزگار جوانی خسرو آغاز شده است:

چو پرویز ناباک بود و جوان پدر زنده و پور چون پهلوان
ورا در زمین دوست شیرین بُدی بروبر چو روشن جهان بین بُدی

(ج ۹: ص ۲۱۱)

اما به سبب تقدم گزينشی براساس طرحی حماسی در اولويت و سامان دادن کنشهای مربوط به جنگ و پهلواني به ماجرای خسرو و شیرين در روزگار جوانی خسرو و ضمن نقل اختلافش با هرمز، مجالی داده نمی‌شود؛ به این ترتیب طرح روایات تاریخی با درهم‌ریختگی و جابه‌جایی زمانی، پیرنگی داستانوار می‌یابد. این پیرنگ‌سازی، تحت تأثیر درک فردوسی از نوع حماسه است؛ به همین دلیل انتظام رویدادها با اولويت دادن به رخدادها و کنشهای جنگ‌محور و پهلواني، انجام می‌شود.

۲-۴ پیوستگاری^{۱۲}: پیوستگاری نوعی تفسیر روایی است (مکالا، ۱۳۸۷: ۷۸) که برمبنای آن مورخ یا راوی، باورمندی کنشها را براساس اصول خود القا می‌کند. پیوستگاری، چگونگی تبیین هر رویداد از طریق شناسایی روابط آن با رویدادهای دیگر و قرار دادن آن در بستر تاریخی خود است (استنفورد، ۱۳۸۷: ۱۴۱). ریکور نیز در مقوله تبیین تاریخی از همین اصطلاح سود می‌برد: «تبیین هر رویداد از راه ترسیم دوباره ارتباطهای ذاتی آن با رویدادهای دیگر و سامان دادن آن در زمینه تاریخی‌اش» (ریکور، ۱۳۷۳: ص ۲۵۸). مورخ یا وقایع‌نگار، در تاریخهای قدیمی گاه برای تبیین رخدادها به درونمایه وقایع^{۱۳} و ارتباط تفسیری آنها برمبنای الگوهای از پیش تبیین شده اهمیت می‌دهد. پیوستگاری و انسجام، روایت تاریخی را همچون داستانی کامل نشان می‌دهد که با اینکه مورخ از منابع پاره‌پاره و پراکنده بهره می‌برد، تحت تأثیر زاویه‌دید و اشتغالات ذهنی او، درونمایه‌ای یگانه و منسجم القا می‌شود که کلید فهم بسیاری از کنشها است. بنابراین پیوستگاری، نوعی الگوی ترکیب‌گرایانه قابل فهم کردن یا القای فهم خاصی از کنشها و رویدادهای تاریخی است (نک: مکالا، ۱۳۸۷: ص ۲۰۷ تا ۲۱۷).

توالی کنش در الگوی پیوستگاری، علت را توضیح نمی‌دهد بلکه وقایع را به نمایش می‌گذارد و فهم‌پذیری از پس پایه‌ریزی سنجش‌گرانه تسلسل وقایع به دست می‌آید؛ یعنی از «الف» تا «ی»، منهای «آ» را توضیح دادیم و آنچه حتی از این فراتر می‌رود. این است که پایه این پیوستگی، تنها شرط لازم فهم‌پذیری هرگونه‌ای از روایت نیست بلکه می‌تواند شرط کافی آن نیز باشد (لمون، ۱۳۸۹: ص ۱۶۰ و ۱۶۱). درواقع این شیوه، توضیح و تشریح علت‌های هر رویداد از طریق ردگیری روابط درونی و ذاتی آن با دیگر رویدادها و تعیین جا و موقع آن رویداد در متن و زمینه تاریخی است (والش، ۱۳۶۳: ص ۶۶)؛ مثلاً در شاهنامه‌شناسی‌شده شدن شاهزادگان دورافتاده از قدرت فرمانروایی و بازگشت آنان به قدرت،

همراه کنشها و رویدادهایی از آنان روایت می‌شود که تحت تأثیر انگاره «شاه‌آرمانی» است؛ همچونکنش شاپور در میان کودکان چوگان‌باز که مشخصاً برای تأکید بر شجاعت و جسارت شاهزاده در رویارویی با اردشیر (فردوسی، ۱۳۷۶، ج: ۷، ص ۱۶۲ و بعد) و نشان دادن اصالت و مشروعیت او روایت می‌شود. گاه در گزینش وقایع، یک رویداد، مهم و محوری تلقی می‌شود ولی نه در مقام علت یک معلول مهم، بلکه به مثابه بخشی از کل مهم یا الگویی کلی برای رویدادها که مورخان در رویدادهای مورد بررسی خود تشخیص داده‌اند (مکالا، ۱۳۸۷: ص ۷۷). همچون ناشناختگی دارای هخامنشی و بازگشت او به قدرت که در پیوند با انگاره شجاعت و «فره»، کنشهای قدرت‌طلبانه او، معنایی حماسی را القا می‌کند (فردوسی، ۱۳۷۶، ج: ۶، ص ۳۶۳ و ۳۶۴). ویژگی ترکیب‌گرایانه در الگوی پیوستگاری در شاهنامه موجب می‌شود تا این اثر بافت، لحن و ساختاری حماسی را القا کند.

۳-۴ طبیعی‌سازی و نام‌باوری: یکی از مواردی که ارسطو در فن شعر، هومر را به خاطر آن می‌ستاید، ترکیب کردن امور واقع و خلاف واقع به گونه‌ای است که امر خلاف واقع باورپذیر شود. ارسطو چگونگی تحقق این امر را چنین توصیف می‌کند: این کار از طریق مغالطه حاصل گردد که گفتن حرف غلط باشد در کسوت حرف صحیح؛ چون وقتی امری موجود است و امر دیگری نیز وجود دارد یا وقتی امری به وقوع می‌پیوندد و در پی آن امر دیگری هم صورت وقوع می‌یابد در این صورت هرگاه امر ثانی حقیقت داشته باشد، مردم چنین می‌پندارند که امر اول نیز حقیقت دارد و یا صورت حقیقت خواهد یافت (ارسطو، ۱۳۵۷: ص ۱۶۱). چگونگی گزینش، چینش، ترتیب و ترکیب وقایع می‌تواند در باورپذیری و حقیقت‌نمایی تأثیر داشته باشد. این امر در سطوح گوناگونی صورت می‌گیرد که ساده‌ترین آنها شبیه‌سازی متن به مفهومی مبتنی بر فهم همگانی از واقعیت است (دوبرین، ۱۳۸۸: ص ۳۷۶). تا وقتی فهم همگانی از واقعیت به چالش کشیده نشود، همچون امری واقعی و طبیعی تلقی خواهد شد. هم چنین اگر تفسیری روایی برای مدتی طولانی مورد پرسش‌گری واقع نشود، آن را هرکسی می‌پذیرد و بخشی از زبان معمولی می‌گردد؛ از این رو، جوهر تاریخ‌نگارانه خود را از دست می‌دهد و ممکن است به مفهوم گونه‌ای از یک چیز تغییر یابد و یک «چیز روایی»^{۱۴} به «چیزی در حقیقت»^{۱۵} تبدیل شود (آنکراسمیت، ۱۳۸۹: ص ۱۲۱).

فهم همگانی از واقعیت تاریخی در عصر نگارش خداینامه‌ها بر تصویری از یکپارچگی و انسجام بین وقایع اسطوره‌ای و حماسی و رخداد‌های تاریخی عصر ساسانی مبتنی بود (نک: یارشاطر، ۱۳۸۷: ص ۴۷۸)؛ به گونه‌ای که نام دوره‌های پیشدادی و کیانی پیوسته با دوره‌های فرمانروایان هخامنشی و اشکانی و ساسانی به‌عنوان بخشی از تاریخ واقعی ایران، طبیعی و باورپذیر می‌نمود تاجایی که برخی از پژوهشگران عصر اسلامی در پی یافتن زمان تقویمی-تاریخی و گسسته‌ها و فترت‌های بین برخی از شخصیت‌های اسطوره‌ای برآمدند (نک: بیرونی، ۱۳۶۳: ص ۱۴۹ و ۱۵۰). تلاش ساسانیان برای برقراری پیوند بین گشتاسب کیانی و هخامنشیان از یک سو و انتساب خود از طریق ساسان فرزند بهمن به کیانیان از نمونه‌های باورپذیری و طبیعی‌سازی روایت‌های تاریخی است. اگرچه هر جامعه‌ای دارای روایتی عامه‌پسند و نیمه‌اسطوره‌ای از تاریخ خودش است که خود این روایت برای تفسیرهای گوناگون جای بازمی‌کند (کار، ۱۳۸۹: ص ۱۴۶)، ترتیب و توالی وقایع و عناصر روایی در کنار منطق تاریخی هر عصر و گفتمانی، گاه به باورپذیری و طبیعی‌سازی روایت‌هایی سراسر جعلی ختم می‌شود تا جایی که حتی با وجود اذعان به جعلی‌بودن برخی از روایت‌ها، بازم مورخ از آنها صرف‌نظر نمی‌کند. در بخش تاریخی، فرایند طبیعی سازی به گزینش وقایع و ادغام و چیدمان آنها در خدمت مفهوم تابویی شاه آرمانی در کسوت قهرمان حماسی منجر می‌شود؛ مثلاً فردوسی به‌جای روایت جنگ‌های تاریخی شاهانی چون بهرام گور و انوشیروان و شاپور ذوالاکتاف، روایت‌هایی را ترجیح می‌دهد که به سفرهای شخصی و ماجراجویانه این شخصیت‌ها پردازد؛ مثل لشکرکشی انوشیروان به هند که فردوسی ترجیح می‌دهد آن را نه از جنبه قدرت طلبی تجاوزکارانه به سرزمینی دیگر، بلکه همچون گشت و گذاری جستجوگرانه توصیف کند (فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۸: ص ۷۳) و به‌جای گزارش جنگ‌های بهرام گور در جبهه شرقی ایران (نک: بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۳۹)، کنش‌های ماجراجویانه و قهرمانانه‌ای از وی روایت می‌کند (فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۷: ص ۴۱۴).

۵. کنش‌های تاریخ‌بنیاد

با تأکید بر عامل کنش به‌عنوان رکنی مؤثر در ارزش تاریخی متن، می‌توان تفاوتی بین بخش‌های مختلف شاهنامه به قرار ذیل قائل شد.

۱-۵ در تاریخ، کاربست‌های بی‌شماری از افعال برنامه‌ریزی شده هست که کنش‌های خرد بی‌شماری را در کنش کلی واحدی سامان می‌دهد (ریکور، ۱۳۸۳: ص ۲۴۴)؛ از جمله

این کنش‌های کلی می‌توان به جنگ اشاره کرد. جنگ به‌عنوان محوری‌ترین کنش در شاهنامه، سیری پیوستاری را طی می‌کند که از روایت‌های اسطوره‌ای شاهنامه آغاز می‌شود اما محوری‌ترین کنش این بخش نیست. در کنار جنگ، کنش‌های بنیادین مؤثر در تحول جامعه انسانی مثل تلاش‌های کیومرث، طهمورث و جمشید در رشد جامعه، طبقه‌بندی و دسته‌بندی آنها در کنار کنش‌های آیینی با ویژگی سرآغازی جشن‌های نوروز، مهرگان و سده، اهمیت بسیاری دارد. برآیند کنش‌ها تا عصر منوچهر عمدتاً حول ویژگی نخستینی و سرآغازی قرار می‌گیرد. جنگ‌ها در این بخش در دو جنبه فرانسائی و انسانی قرار دارد. تا پیش از ظهور ضحاک، جنگ با دیوان و اهریمن مطرح است و با ظهور ضحاک با ویژگی بینابینی اهریمن-انسان، رفته‌رفته جنگ‌های انسانی با محوریت خود/دیگری، شکل می‌گیرد. در الگوی خود/دیگری، پس از تقسیم جهان توسط فریدون معنای جنگ‌ها با محوریت کین‌خواهی ایرج با مفهوم هویت ایرانی پیوند می‌یابد و به‌عنوان انگیزه اصلی سراسر جنگ‌های بخش حماسی ادامه می‌یابد. از عصر کیقباد و حضور قهرمانانی چون رستم، جنگ، مهمترین کنش در ساماندهی روایات حماسی می‌شود. از جنگ‌های کین‌خواهانه سیاوش تا جنگ‌های دینی گشتاسب، عمدتاً بارزترین ویژگی این جنگ‌ها، تقابل خود/دیگری یا ایرانی/آیرانی است. قطب مخالف، توران و سرزمین‌هایی است که در سراسر منطقه شرق و ندرتاً غرب ایران گسترده‌است. گره‌خوردگی جنگ‌ها با عنصر هویت و تمامیت‌خواهی، سایر کنش‌های این بخش را چون ظهور و افول فرمانرایان تحت‌الشعاع قرار داده‌است؛ اما رفته‌رفته پس از بهمن اسفندیار و از داستان همای چهرزاد (فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۶۱) قطب دیگری از منطقه شرق به مغرب ایران و مشخصاً روم گسترش می‌یابد. در روایات پس از اسکندر، جنگ کنش محوری روایات نیست و کنش‌های بنیادینی نیز همچون تحولات سیاسی، دینی و اقتصادی اردشیر، تحولات اقتصادی و مالیاتی انوشیروان در کنار جنگ‌ها روایت می‌شود.

۲-۵ کنش‌هایی که در بخش اسطوره‌ای و حماسی معنایی نمادین و کلی‌گرایانه دارد در بخش تاریخی در پیوند با شخصیت تاریخی، عینیت می‌یابد. کنش و شخصیت در روایت‌های تاریخی و حماسی شاهنامه، گاه به دلیل تداخل حوزه‌هایشان در یکدیگر، تحت تأثیر هم به نظر می‌رسد اما در برخی موارد تفاوت‌هایی نیز با هم دارد؛ مثلاً در روایت‌های تاریخی بخش ساسانیان، شخصیتی برای توجیه کنش ساخته نمی‌شود، اما ممکن است کنش یا کنش‌هایی

برای پرکردن شکافها و گستهای گفتمانی یا توجیه و مشروعیت شخصیتها بر ساخته و به آنها نسبت داده شود؛ همچون ازدواج مادر اسکندر و دارای اول (ج: ۶: ص ۳۷۷) یا جنگ اردشیر و کرم (ج: ۷: ص ۱۴۷ تا ۱۵۴). هم چنین در این بخش، شخصیتها مبنای کنشها هستند نه تابعی از آن و برساختن کنشهای غیرواقعی برای افزودن به جنبه‌های تاریخی شخصیت و انضمام جنبه‌های اسطوره‌ای، حماسی و افسانه‌ای به آن، انجام می‌شود اما اساس تاریخی شخصیت را دگرگون و استحاله نمی‌کند درحالی‌که در بخش حماسی ممکن است برای اجرا یا توجیه کنشی شخصیتی برساخته یا شخصیتی در موقعیتی برساخته شده ظاهر شود.^{۱۶}

از جمله کنشهای تاریخی در این بخش، که با عصر و دوره پادشاهی شخصیتهای تاریخی همخوانی دارد، اقدام اردشیر اول در ساماندهی به وضعیت سپاهیان، دبیران و روحانیان است. اردشیر پس از غلبه بر اردوان و سرکوب شورشهای داخلی و غلبه بر دشمنان خارجی به نظامیگری و اصلاح نظام مالیات می‌پردازد (همان، ج: ۷: ص ۱۷۲ و ۱۷۳). از آنجا که داشتن سپاه بدون پشتوانه مالی مقدور نبود، اصلاح نظام مالیات و خراج نیز ضرورت می‌یافت (همان، ج: ۷: ۱۸۱). اصلاحات خسرو اول در نظام مالیاتی و تقسیمات کشوری از کنشهایی است که پیامد اجتماعی آن قابل تأمل است اگرچه فردوسی به نتایج این‌چنینی توجهی ندارد. انوشیروان در آغاز حکومتش، ایران را به چهار بخش تقسیم می‌کند (ج: ۸: ص ۵۶) و سپس به نظام مالیاتی که از زمان پدرش، قباد، آغاز شده بود سرو سامان می‌دهد (همان، ج: ۸: ص ۵۷). فردوسی، سپس به جزئیات مالیات و پرداخت آنها می‌پردازد (همان، ص ۵۷ و ۵۸) و اگرچه به دلایل سیاسی اقدام انوشیروان توجهی نمی‌کند در ادامه، نامه وی را به زبردستان و عمال دولتی، ذکر می‌کند که تلویحاً به تمرکز قدرت اقتصادی در دست شاه اشاره دارد (همان، ج: ۸: ۶۰).

۳-۵ گسترده‌گی و انبوهی کنش برخی از فرمانروایان ساسانی: مثلاً گسترده‌گی روایات مربوط به انوشیروان و قرار گرفتن داستانهای فرعی، مثل آوردن کلیله و دمنه (ج: ۸: ص ۲۴۷ و بعد) و ماجرای شطرنج (ج: ۸: ص ۲۰۶ و بعد) که به اقدامات فرهنگی خسرو اول مربوط است، هم چنین اصلاح نظام مالیاتی، سرو ساماندهی طبقات اجتماعی و بویژه توجه به جایگاه نظامیان (فرای، ۱۳۸۷: ۲۵۲)، پرداختن مقررری به آنها (ج: ۸: ۶۴) و گسترش نظامیگری (ج: ۸: ص ۶۶)؛ ایجاد طبقه دهاقین (بروسیوس، ۱۳۸۸: ۲۰۶) که به جای حکمرانان عمومی و استانی خود مستقیماً با شاه مرتبط می‌شدند؛ اصلاحات نظام کشاورزی، احیای زمینهای

موات (ج: ۸، ص ۶۱ و ۶۲) (نک: فرای، ۱۳۸۷: ۲۵۸) و اقدامات دینی او که در اوایل حکومتش با قلع و قمع مزدکیان (ج: ۸، ص ۴۸ و ۴۹) آغاز شده بود و با استقرار حکومت به رأفت و مدارا منتهی شد (نک: فرای، ۱۳۸۷: ص ۲۵۸)، همگی از جمله کنشهای انوشیروان است که به استناد منابع غیرایرانی نسبت به دوره‌های قبل از خود، عینیت بیشتر و نسبت به روایات پیشین، صبغه افسانه‌پردازی کمتری دارد.

هم چنین کنشها از دوره خسرو اول تا یزدگرد سوم، بیش از پیش تاریخی، و از بسامد روایات افسانه‌ای، نمونه‌وار، کلی‌گرایانه و استحاله‌شده به طرز چشمگیری کاسته می‌شود؛ با اینکه بیشتر کنشهای پس از اسکندر عمدتاً در بخشهای اسطوره‌ای و حماسی سابقه ندارد و می‌توان برای بسیاری از کنشها با استناد به منابع و اسناد تاریخی، سندیتی قائل شد.

۶. کنشهای افسانه‌پردازانه

به دلایل زیر غالب کنشهای بخش تاریخی ویژگی داستانی و تخیلی به خود می‌گیرد. ۶-۱ درهم‌ریختگی زمانی کنشها: همان‌طور که در بررسی پیرنگ در شاهنامه نشان داده شد به جای جایگیری کنشها در توالی زمانی، آنها به صورت روایتی داستانی و درونمایه‌ای، گزارش می‌شود؛ مثلاً فردوسی در مورد اصلاحات مختلف اردشیر ساسانی و انوشیروان، آنها را بدون ترتیب زمانی و بدون لحاظ کردن مدت زمان اجرایشان روایت می‌کند؛ بنابراین نه تنها ترتیب زمانی کنشها از هم قابل تمیز نیست بلکه فردوسی در ساختار روایات، آنها را در انتهای و پایان داستانهای اردشیر و انوشیروان قرار می‌دهد.

۶-۲ کنشهای شخصیت‌های تاریخی عموماً جدا از هم و بدون تأثیر و تأثر بر هم و یا بدون تحلیل و تفسیر نتایج آنها روایت می‌شود؛ به‌عنوان مثال فردوسی به شباهت‌های ساختاری اصلاحات اردشیر و انوشیروان و نتیجه آنها در انحصار قدرت در دست شاه و به شباهت یا تفاوت انگیزه‌های قدرت‌جویی آنها نمی‌پردازد.

۶-۳ تداخل انواع روایتهای شاهانه و عوامانه از کنشهای برخی از شخصیتها؛ مثلاً در گزارش جنگ اردشیر با هفتواد با آنچه در کتابکارنامه اردشیربابکان آمده است، تفاوتی بنیادین دارد. ذکر کجاران و هفتواد در کارنامه بدون اشاره به روایت دختر وی است. اما فردوسی پیش از روایت جنگ اردشیر و هفتواد به گزارشی از چگونگی به وجود آمدن کرم و بالیدن آن در قالبی داستانی می‌پردازد. در این روایت، که چون مقدمه مفصلی

از جنگ اردشیر و هفتواد می‌نماید، دختر هفتواد پرورش‌دهنده و ستاینده کرم است (ج ۷: ص ۱۳۹ و بعد). این روایت در شاهنامه دو بخش جدا دارد که در بخش اول یا مقدمه آن افسانه‌ای و از نوع روایتهای عوامانه می‌نماید. در بخش دوم به جنگ اردشیر و کرم با دستمایه‌ای از نمونه جنگهای حماسی مبارزه با اژدها پرداخته می‌شود. به عقیده بهار، جنگ اردشیر و کرم تقلیدی از اسطوره‌های آیینی اژدهاکشی است (بهار، ۱۳۷۶: ص ۲۹). اما در این مورد نمی‌توان کشتن کرم هفتواد را کنشی آیینی- اسطوره‌ای همچون اژدهاکشی رستم، اسفندیار و فریدون (کشتن ضحاک) دانست. اما در روایت اردشیر، فردوسی تفسیری از اژدهاگون بودن کرم ارائه نمی‌کند بلکه بر اساس تصویرسازی وی، هراندازه هم که کرم بزرگ و هولناک باشد، تصویری بیشتر عوامانه است تا اسطوره‌ای. حتی شیوه کشتن کرم نیز قهرمانانه و مبارزه‌جویانه نیست^{۱۷} (نک: فردوسی، ۱۳۷۶: ج ۷: ص ۱۵۲).

نتیجه‌گیری

با بررسی ویژگی کنش در بخش تاریخی می‌توان از سه جنبه آنها را دسته‌بندی کرد:

۱- کنشهای تاریخ‌بنیاد ۲- کنشهای اسطوره‌بنیاد ۳- کنشهای افسانه‌بنیاد. تفاوت بخش تاریخی و دو بخش دیگر شاهنامه در نسبت غلبه جنبه کنشهاست. در بخش تاریخی نسبت به بخش اسطوره‌ای و حماسی، کنشهای تاریخی و مستند به وقایع عینی، بسامد زیادی دارد.

کنشهای اسطوره‌بنیاد بخش تاریخی نسبت به دو بخش اسطوره‌ای و حماسی بسامد کمتری دارد و هرچه به روایتهای آخرین فرمانروایان ساسانی نزدیک می‌شویم، کنشهای اسطوره‌بنیاد کمتر و کمتر می‌شود؛ اما کنشهای افسانه‌بنیاد در بخش تاریخی نسبت به دو بخش پیشین بیشتر است و این نشان می‌دهد که فردوسی متوجه روایتهایی است که میل به تغییر تاریخ و تبدیل و استحاله شخصیت‌های تاریخی در آنها بیشتر نمود یافته است.

با بررسی ویژگی روایی کنش، اگرچه نمی‌توان تاریخی بودن بخش تاریخی را انکار کرد، بنابه تعبیر دیلتای از درک تاریخی مورخان، می‌توان نشان داد که درک و تفسیر فردوسی از وقایع تاریخی عمدتاً حماسی و داستان‌پردازانه است. با اینکه درک و باور ایرانیان از کلیت روایتهایی تاریخی است که در شاهنامه جمع‌آوری شده است، این درک از تاریخ با توقع از تاریخ در قرن معاصر تفاوت دارد؛ زیرا کنشهای روایت‌شده در شاهنامه به بررسی نتایج و انعکاس تأثیرات آن در بستر اجتماعی معطوف نیستند. به همین

دلیل جدا از هم و گاه ناتمام است؛ مثل روایتهای پایانی بخش ساسانیان که پر از گزارشهایی از کنشهایی چون قتل شاهان، کودتای نظامی، خیانت و توطئه و چنین رفتاری است^{۱۸} که اگرچه همگی در تاریخ ریشه دارد از آنجا که فردوسی به ایجاد ارتباط بین کنشهای این‌چنینی و ساختمندی به آنان با نگرش تبیین وقایع تاریخی تمایلی ندارد، به گزارشهایی بی‌روح و نامرتب تبدیل شده است.

پی‌نوشت

۱. بازسازی‌گرایی Reconstructivism

2. fact

3. Ranke

۴. بخش تاریخی شاهنامه براساس تقسیم‌بندی ذبیح‌الله صفا و از روایت تاج‌گذاری بهمن اسفندیار به نام اردشیر درازدست، لحاظ شده است (نک: فردوسی، ۱۳۷۶، ج ۶: ۳۲۰ و صفا، ۱۳۸۷: ۲۲۰).

5. action

۶. «هر تاریخ، الگویی لفظی از زنجیره وقایعی است که بیرون از ذهن مورخ وجود دارد» (فرای به نقل از وایت (ب) ۱۳۸۹: ۴۵).

7. Legitimacy

۸. به پهلوی farnah

9. x^varənah

۱۰. منظور از مفهوم تابو، اشاره به انگاره شاه در منطق تاریخی ایرانیان باستان براساس الگوی فرمانروایی خدا-مباشری است. در این الگو فرمانروا جانشین خدا یا سایه او به شمار می‌رود. این انگاره از دوره هخامنشیان و تحت تأثیر الگوی فرمانروایی بین‌النهرینی‌ها در ایران شکل گرفت و پس از انفصالی که اشکانیان در این الگو ایجاد کردند دوباره در دوره ساسانیان به تقلید از هخامنشیان مرسوم شد.

۱۱. به‌عنوان مثال کنشهای مداراگونه و تعاملی خسروپرویز با موبدان زردشتی باعث شد کنش تصاحب قدرت وی و غصب حکومت از هرمز توسط خسرو همچون تصاحب قدرت توسط شیرویه قباد، پسر خسروپرویز، با نگرش و قضاوتی منفی تلقی نشود؛ همین موضوع در ارائه تصویری مثبت از شخصیت خسرو و تصویری منفی از شخصیت شیرویه، بسیار مؤثر بوده است.

۱۲. اصطلاح پیوستگاری colligation را ویلیام وول (William Whewell) دانشمند علوم طبیعی ابداع کرد. [...] به عقیده وول، مشاهدات تجربی به تنهایی نمی‌توانند نظریات نو به وجود بیاورد. قبل از اینکه هر نظریه بتواند مشاهدات را شرح دهد، نخست دانشمند باید مشاهدات را به طریقی مطمئن مفهوم‌سازی کند. دانشمند باید دیدگاه مطمئنی را درباره مشاهدات ارائه کند. این دیدگاه نباید ریشه در مشاهدات دانشمند بلکه باید در ذهن او ریشه داشته باشد. دانشمند به مشاهدات تجربی، مفهومی را "می‌افزاید" که مشاهدات را به کلیتی قابل‌فهم ارتباط دهد (10:2010, Shaw). این اصطلاح را سپس والش برای توضیح شیوه تبیین وقایع تاریخی توسط مورخ به کار برد (نک: والش، ۱۳۶۳). این

کنش تاریخی و کنش داستانی بررسی ویژگیهای کنش...

واژه در زبان فارسی به صورت «به هم پیوستگی» (والش، ۱۳۶۳: ۶۶)؛ «ترکیب» (مکالا، ۱۳۸۷: ص ۲۰۸) و «متصل سازی» (ریکور، ۱۳۸۳: ص ۲۵۸)، ترجمه شده است.
۱۳. در مورد رابطه زمان و درونمایه روایات تاریخی عصر سامانی، غزنوی و سلجوقی، نک: میثمی، ۱۳۹۱: ص ۳۵۸ و ۳۵۹.

14. Narrative thing 15. A thing in reality

۱۶. مثل لهراسب که برای پرکردن فاصله و انفصال روایات کی خسرو و گشتاسب و برای اتصال آنها به یکدیگر بر ساخته می شود. یا سیاوش که در موقعیت بر ساخته شده در شاهنامه به عنوان پسر کاوس مطرح می شود.
۱۷. اگرچه جنگ اردشیر و اردوان و جنگ با هفتواد از جنبه ها و کشش های حماسی خالی نیست، نمی توان آن را حماسی به شمار آورد. بویژه در مقایسه کنشهای اردشیر و بهرام گور، کشش حماسی روایت های اردشیر بر مراتب کمتر است.
۱۸. برای نمونه در زمان پادشاهی اردشیر شیروی با اینکه پیروز خسرو با خیانت و توطئه قدرت را به دست می گیرد فردوسی از شخصیت و کنش او روایتی به دست نمی دهد (نک: ج ۹، ص ۲۹۳ تا ۲۹۸).

منابع

آرنولد، جان ایچ: **تاریخ**؛ ترجمه احمد رضا ارتقاء، تهران: ماهی، ۱۳۸۹.
احمدی، بابک؛ **رساله تاریخ: جستاری در هرمنوتیک تاریخ**؛ چ دوم، تهران: مرکز، ۱۳۸۷.
ادگار، اندرو و سجویک، پیترو؛ **مفاهیم بنیادی نظریه فرهنگی**؛ ترجمه مهراں مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، ۱۳۸۷.
ادگار، اندرو و سجویک، پیترو؛ **نظریه پردازان بزرگ فرهنگ**؛ ترجمه میرحسن رئیس زاده، تهران: سوره، فصل نو، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۸.
ارسطو؛ **ارسطو و فن شعر**؛ ترجمه و تألیف عبدالحسین زرین کوب، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷.
استنفورد، مایکل؛ **درآمدی بر فلسفه تاریخ**؛ ترجمه احمد گل محمدی، چ سوم، تهران: نی، ۱۳۸۷.
_____؛ **درآمدی بر تاریخ پژوهی**؛ ترجمه مسعود صادقی، چ ششم، تهران: سمت و دانشگاه امام صادق (ع)، ۱۳۹۲.
انکراسمیت، اف. آر؛ «شش نهاده درباره فلسفه روایت باور تاریخ»، **تاریخ و روایت**؛ ویراستار جفری رابرتز، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹، ص ۱۱۵ تا ۱۲۹.
بروسیوس، ماریا؛ **ایران باستان**؛ ترجمه عیسی عبدی، تهران: ماهی، ۱۳۸۸.

- بهار، مهرداد؛ *از اسطوره تا تاریخ*؛ گردآورنده و ویراستار ابوالقاسم اسماعیل پور، تهران: چشمه، ۱۳۷۶.
- بیرونی، ابوریحان؛ *آثارالباقیه*؛ ترجمه اکبر داناسرشت، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.
- خالقی مطلق، جلال؛ *حماسه؛ پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*؛ (ترجمه و نگارش)، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶ الف.
- _____؛ «شاهنامه برای ایرانیان تاریخ است نه افسانه» (مصاحبه پوریا گل محمدی با خالقی مطلق)؛ *رودکی*، ش ۱۵، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶ تا ۱۷۹.
- دیلتای، ویلهلم؛ *دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ*؛ ترجمه منوچهر صانعی، تهران: ققنوس، ۱۳۹۱.
- ریکور، پل؛ *زمان و حکایت*؛ کتاب اول: پیرنگ و حکایت تاریخی، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: گام نو، ۱۳۸۳.
- _____؛ *زمان و حکایت*؛ کتاب دوم: پیکربندی زمان در حکایت داستانی، ترجمه مهشید نونهالی، تهران: گام نو، ۱۳۸۴.
- _____؛ *زندگی در دنیای متن (شش گفتگو، یک بحث)*؛ ترجمه بابک احمدی، تهران: مرکز، ۱۳۸۶.
- ریمون-کنان، شلومیت؛ *روایت داستانی: بوطیقای معاصر*؛ ترجمه ابوالفضل حری، تهران: نیلوفر، ۱۳۸۷.
- زریاب‌خویی، عباس؛ «فردوسی و طبری»، *یغما*، ش دوم، سال سی‌ام، شماره مسلسل ۳۴۴، اردیبهشت، ۱۳۵۶، ص ۶۵ تا ۷۴.
- صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۷)؛ *حماسه‌سرایی در ایران از قدیم‌ترین عهد تا قرن چهاردهم هجری*؛ تهران: فردوس.
- فرای، ریچاردنلسون؛ «تاریخ سیاسی ایران در دوره ساسانیان»؛ *تاریخ ایران کیمبریج* (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)، ج سوم/ قسمت اول، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۲۱۷ تا ۲۷۶.
- فردوسی، ابوالقاسم؛ *شاهنامه فردوسی (براساس چ مسکو)*؛ به کوشش سعید حمیدیان، چ چهارم، تهران: قطره، ۱۳۷۶.
- فرکلاف، نورمن؛ *تحلیل انتقادی گفتمان*؛ ترجمه فاطمه شایسته‌پیران و دیگران، چ سوم، تهران: دفتر مطالعات و توسعه رسانه‌ها، ۱۳۸۹.

فیاض‌انوش، ابوالحسن؛ «ناکارآمدی ارزش‌زدایی از روایت تاریخی»؛ *دوفصلنامه علمی پژوهشی تاریخ‌نگری و تاریخ‌نگاری*، دانشگاه‌الزهرا، سیستم، دوره جدید، ش ۶، پیاپی ۶۶، پاییز و زمستان، ۱۳۸۹، ص ۱۰۷ تا ۱۴۴.

کار، ثی ایچ؛ *جامعه نو*؛ ترجمه محسن ثلاثی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۴.
کار، دیوید؛ «روایت و شناخت تاریخی؛ مشخص کردن تکلیف داستان»؛ *تاریخ و روایت*، ویراستار جفری رابرتز، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹، ص ۱۳۱ تا ۱۵۲.

کالینگوود، آر.جی؛ *مفهوم کلی تاریخ*؛ ترجمه علی‌اکبر مهدیان، تهران: اختران، ۱۳۸۵.
لمون، ام.سی؛ «ساختار روایت»، *تاریخ و روایت*؛ ویراستار جفری رابرتز؛ ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹، ص ۱۵۳ تا ۱۹۶.
محمدی‌فشارکی، محسن و خدادادی، فضل‌الله؛ «از تاریخ تا داستان؛ تحلیل عناصر مشترک بین تاریخ و داستان»؛ *پژوهش‌های تاریخی دانشگاه اصفهان*، دوره جدید، س ۴، ش ۳، ۱۳۹۱، ص ۷۱ تا ۸۶.

مدبری، محمود و حسینی‌سروری، نجمه؛ «از تاریخ روایی تا روایت داستانی (مقایسه شیوه‌های روایتگری در اسکندرنامه‌های فردوسی و نظامی)»؛ *گوهرگویا*، س دوم، ش ۶، ۱۳۸۷، ص ۱ تا ۲۸.

معینی‌علمداری، جهانگیر؛ «درآمدی بر مطالعه پدیدارشناسی تاریخ ایران»؛ *مطالعات ملی*، س ۹، ش ۴، ۱۳۸۷، ص ۳ تا ۱۹.

دوبرین، فرانس؛ *دانش‌نامه نظریه‌های ادبی معاصر*؛ ایرنا ری‌مامکاریک، ترجمه مهران مهاجر و محمد نبوی، چ سوم، تهران: آگه، ۱۳۸۸، ص ۳۷۱ تا ۳۸۰.
مکالا، سی.بی.ین؛ *بنیادهای علم تاریخ: چیستی و اعتبار شناخت تاریخی*؛ ترجمه احمد گل‌محمدی، تهران: نی، ۱۳۸۷.

مکریل، رودلف ای و ردی، فریتهوف؛ «مقدمه بر جلد چهارم»، *دانش هرمنوتیک و مطالعه تاریخ*، ویلهلم دیلتای، ترجمه منوچهر صانعی، تهران: فقنوس، ۱۳۹۱، ص ۲۱ تا ۵۹.
میثمی، جولی‌اسکات؛ *تاریخ‌نگاری فارسی (سامانیان، غزنویان، سلجوقیان)*؛ ترجمه محمد دهقانی، تهران: ماهی، ۱۳۹۱.

نجومیان، امیرعلی؛ «تاریخ، زبان و روایت»، *پژوهشنامه علوم انسانی*، ش ۵۹، ۱۳۸۵، ص ۳۰۵ تا ۳۱۸.



والش، دبلیو. اچ؛ *مقدمه‌ای بر فلسفه تاریخ*؛ ترجمه ضیاءالدین علایی طباطبایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳.

وایت، هایدن؛ «طرح‌اندازی تاریخی و مسئله حقیقت»، *تاریخ و روایت*؛ ویراستار جفری رابرتز، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹ الف، ص ۸۷ تا ۱۱۳.

_____؛ «متن تاریخی به مثابه فرآورده‌ای ادبی»، *تاریخ و روایت*؛ ویراستار جفری رابرتز، ترجمه جلال فرزانه دهکردی، تهران: دانشگاه امام صادق، ۱۳۸۹ ب، ص ۳۵ تا ۶۴.

هاشمی، ف.م؛ «پراکسیس؛ تکامل خلاق فرد، جامعه، تاریخ»، *چیستا*، ش ۱۴۱ و ۱۴۲، مهر و آبان، ۱۳۷۶، ص ۱۰۳ تا ۱۰۷.

یارشاطر، احسان؛ «تاریخ ملی ایران»، *تاریخ ایران باستان کیمبریج* (از سلوکیان تا فروپاشی دولت ساسانیان)؛ جلد سوم / قسمت اول، گردآورنده احسان یارشاطر، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۷، ص ۴۷۲ تا ۵۸۷.

Shaw,Ryan Benjamin;Events and Periods as Concepts for Organizing Historical Knowledge, A dissertation submitted in partial satisfaction of the requirements for the degree of Doctor of Philosophy in Information Management and Systems and the Designated Emphasis in New Media in the Graduate Division of the University of California, Berkeley, 2010.